

صنفي، سياسي است

به مناسبت اول ماه مه، ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۰

پرویز صداقت



در بحث حاضر تلاش می‌کنم ضمن تأملی کوتاه بر تغییر و تحول جنبش‌های اجتماعی کنونی با تأکید بر جنبش‌های کارگری و سایر مزدو حقوق‌بگیران دلایل اهمیت این اعتراضات، ولو با خواسته‌هایی کاملاً صنفی را در شرایط کنونی، به اختصار مطرح کنم.^۱ قبل از هر چیز باید اشاره کرد که اعتراضات کارگران و سایر مزدو حقوق‌بگیران در سال گذشته چند مقطع برجسته داشت. پیروزی اعتراضات درازمدت و پرهزینه‌ی کارگران هفت‌تپه و خلع‌بد از مالک خصوصی این شرکت، اعتراضات گسترده‌ی کارگران شرکت‌های پیمانکاری در پروژه‌های نفت و پتروشیمی که ابعادی بی‌سابقه داشت، اعتراضات متعدد کارگران معدن کار بخش خصوصی، اعتراضات مکرر پرسنل شرکت‌های پیمانکار شهرداری‌ها، اعتراضات پرستاران و پرسنل کادر درمان، اعتراضات پیوسته و پرشور آموزگاران و اعتراضات منظم بازنشستگان به وضعیت نامناسب معیشتی.

این تحركات اعتراضی کم‌وبیش پیوسته به موازات چند نوبت خیزش‌های اعتراضی شهری برقرار بود، از جمله اعتراضات در خوزستان (موسوم به خیزش تشنگان)، اعتراضات گسترده در اصفهان و نیز اعتراضات چهارمحال و بختیاری و برخی نقاط و موارد دیگر اعتراضی مانند اعتراضات مال‌باختگان بورس و مؤسسات مالی.

در چارچوب بحث حاضر، نخستین پرسشی که می‌خواهم به آن بپردازم این است که این اعتراضات اجتماعی با تناقض‌های ساختاری روابط قدرت در اقتصاد جمهوری اسلامی چه ربطی دارد. استمرار و تشدید اعتراضات در پرتو پاسخ به چنین پرسشی قابل تبیین خواهد بود.

نخست به این واقعیت اشاره می‌کنم که بر اثر تحولاتی که اقتصاد ایران طی دهه‌های گذشته از سر گذرانده و به‌ویژه در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶ شدت گرفته و بعد از یک وقفه‌ی ۱۰ ساله طی سال‌های بعد از جنگ با شدت و حدت استمرار یافته است شاهد شکل‌گیری و تحکیم یک اقتصاد سرمایه‌داری با اکثریت مزدو حقوق‌بگیر و تمامی

^۱ متن ویرایش شده‌ی بحث ارائه شده به‌مناسبت یکم ماه مه در تاریخ دهم اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۰ در شبکه‌ی زوم.

تناقض‌های آن بوده‌ایم که در سال‌های بعد از انقلاب در دل تناقض‌های ناشی از ساختار سیاسی خاص ایران قرار گرفته و از همین رو چنان که باید به آن توجه نشده است. با توجه به ماهیت سرمایه‌دارانه‌ی اقتصاد ایران، دنبال کردن دورپیمایی‌های سرمایه بسیاری از تناقض‌های ساختاری این اقتصاد را نمایان می‌کند. در بخش مالی شاهد انواع بحران‌های مالی هستیم که نشانه‌ی آشکار شکست نظام مالی، حجم بالای مطالبات معوق بانکی و فزونی گرفتن بدهی‌های بانک‌ها در قیاس با دارایی‌های آن‌ها و بحران در بازار سرمایه بوده است. این بحران‌ها به‌مدد سقوط دائمی ارزش ریال و به تبع آن کاهش ارزش واقعی بدهی‌ها و افزایش ارزش واقعی دارایی‌ها اندکی تخفیف می‌یابد. اما به سبب این که نظام مالی و بانکی یکی از ابزارهای اصلی در راستای تصاحب از راه سلب مالکیت از اکثریت مردم و به نفع گروه‌های قدرتمند حاکم بوده است، و راه‌حل بحران مالی کنونی از جمله مستلزم خلع‌ید از این گروه‌هاست، بدون تغییر روابط قدرت در عرصه‌ی کلان امکان حل ساختاری بروز بحران‌ها منتفی خواهد بود. از این رو، شرایط بحرانی حاکم بر بخش مالی استمرار می‌یابد که در مقاطع حاد شدن بحران سیاسی حتی می‌تواند با فروپاشی نظام مالی و بانکی همراه شود. از همین رو، انواع حرکت‌های اعتراضی از جانب گروه‌های مختلف موسوم به «مال‌باخته» می‌تواند با فراز و فرودهایی استمرار می‌یابد. علاوه بر این، در بخش مالی شاهد شرایط بالقوه بحران‌زای ناشی از چیرگی بخش مالی بر بخش‌های مولد اقتصاد بوده‌ایم که ریشه‌های ساختاری‌تر و تاریخی دارد و پیش‌نیاز حل آن نیز تغییر روابط قدرت در عرصه‌ی اقتصاد است که این نیز بدون تغییر روابط قدرت در عرصه‌ی سیاست ناشدنی است.

در سال گذشته، حاصل این وضعیت در شکل‌گیری انواع اعتراضات از سوی گروه‌های مختلف مال‌باخته در بورس اوراق بهادار و برخی مؤسسات اعتباری تجلی یافت.

در بخش واقعی اقتصاد نیز شاهد بحران‌های متعدد هستیم. از سویی سیاست انجاماد دستمزدهای واقعی طی چهار دهه‌ی گذشته و کاهش آن در سال‌های اخیر (در مقابل تورم سنگین دورقمی در اغلب سال‌های نیم قرن گذشته)، همراه با کالایی‌شدن گسترده‌ی انواع خدماتی که پیش‌تر خارج از مناسبات کالایی از طریق برخی از مناسبات سنتی در دسترس بود، باعث شده که شکاف بین خط فقر و حق‌الزحمه‌ی

مزدو حقوق‌بگیران دائماً افزوده شود. بگذریم از نرخ بالای بیکاری و میلیون‌ها نفر که فاقد حداقل ثبات کاری هستند و به سبب انواع سیاست‌های نولیبرالی به‌مدد نوعی «اقتصاد اسنپی» در حال گذران عمر هستند. حاصل چنین وضعیتی بینوایی روزافزون و فراگیر است. پاسخ طبقه‌ی کارگر به این وضعیت در سال گذشته به شکل انواع اعتراضات کارگری با هدف بهبود شرایط کار و پرداخت دستمزد به منصفانه‌ی ظهور رسید. در عرصه‌ی اجتماعی نیز پی‌آمد وضعیت کنونی در قالب انواع اعتراضات و اعتصابات کارگران، معلمان، پرستاران و کادر درمان و طیف گسترده‌ای از سایر مزدو حقوق‌بگیران تجلی یافت. از سوی دیگر فروپاشی مناسبات سنتی بدون این که نهادهای مدرن کارآمدی جایگزین نهادهای دیرپای سنتی شود انواع دیگری از بحران‌ها را به ماتریس بحران‌های کنونی افزوده است. بحران صندوق‌های بازنشستگی و تأمین اجتماعی، بحران کالایی‌شدن آموزش عمومی و عالی و بخش درمان و سلامت از جمله‌ی این بحران‌هاست که این‌ها همه در انواع اعتراضات گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله بازنشسته‌ها نمایان است.

علاوه بر آن، باید از بحران حاد اکولوژیکی در ایران امروز نام برد که بسیار فراتر از بحران‌های زیست‌محیطی جهانی و منطقه‌ای ناشی از سیاست‌گذاری‌های نادرست صنعتی، کشاورزی، و سیاست‌های «توسعه‌ی شهری» بوده که منابع حیاتی آب و خاک و هوا را به‌شدت تقلیل داده و حیات درازمدت در پهنه‌ی این سرزمین را به‌طور جدی زیر سؤال برده است. بسیاری از خیزش‌های اعتراضی در سال‌های اخیر ریشه در این دسته از بحران‌ها دارد (از جمله باید به اعتراضات گسترده در خوزستان، چهار محال و بختیاری و اصفهان اشاره کرد).

بحران‌های کنونی عمدتاً لایه‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، و طبقه‌ی متوسط و در مورد بحران زیست‌محیطی وضعیت معیشتی کشاورزان را هدف قرار داده است. اما علاوه بر آن شاهد بحران‌هایی هم بوده‌ایم که عمدتاً خرده‌بورژوازی سنتی را از پا درمی‌آورد. این بحران‌ها از سویی ناشی از فاصله‌ی روزافزون قدرت خرید مصرف‌کنندگان با بهای روزافزون کالاها و خدمات مصرفی و از سوی دیگر حضور سرمایه‌های بزرگ انحصاری

در بخش خرده‌فروشی بوده است. از همین رو در سال‌های اخیر برای نخستین بار طی دوره‌ی پس از انقلاب شاهد اعتراضات کسبه و بازاریان نیز بوده‌ایم.

حاصل این بحران‌های تودرتوی اقتصادی این است که بخش واقعی اقتصاد روزبه‌روز تضعیف و سوداگری مالی بر اقتصاد حاکم می‌شود و در بستر بحران‌های عام‌تر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، شاهد موجی دایمی از فرار سرمایه هستیم.

اما در این میان، روی مطالبات هر گروه اجتماعی دست می‌گذاریم، از مطالبات صنفی و معیشتی کارگران و سایر مزدو حقوق‌بگیران، تا مطالبات مربوط به حق‌آبه و غیره به‌وضوح می‌بینیم که بدون حل تناقض‌های بنیادی در عرصه‌ی روابط قدرت در اقتصاد سیاسی ایران امروز امکان پاسخ‌گویی مؤثر به مطالبات صنفی و معیشتی وجود ندارد. **در چنین شرایطی می‌توان با قاطعیت گفت صنفی سیاسی است و مطالبه‌ی صنفی طبقات اجتماعی در ماهیت خود مطالبه‌گری سیاسی است.**

برای همین اعتراضات صنفی کنونی در ایران قابلیت‌های بسیار بیشتری در دل خویش برای فرارفتن از وضعیت موجود دارد، از جمله باید به قابلیت استمرار و شکل‌گیری یک جنبش دموکراتیک فراگیر و حتی قابلیت خلق بدیل وضع موجود از دل این جنبش اشاره کرد. به همین دلیل، کسانی که این اعتراضات را صنفی می‌خوانند یا قیاس‌های نامرتبلی مانند مقایسه‌ی آن‌ها با خیزش آبان ۹۸ را پیش می‌کشند تا بدین ترتیب آن‌ها را کم‌اهمیت بشمرند، در حقیقت اولاً پیوند ذاتی این اعتراضات و خیزش‌های فراگیرتری از جنس دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ را نادیده می‌گیرند و ثانیاً به سهم خود خواسته یا ناخواسته مانع شکل‌گیری بدیلی مردمی از دل اعتراضات هدفمند و آگاهانه می‌شوند.

به نظر من، چنین امکانی محتمل است که این اعتراضات به‌ظاهر صنفی از آن‌جایی که همگی از مجموعه تناقض‌هایی در ساختار قدرت کنونی ریشه گرفته است، دیربازود متوجه اهمیت پیوندیابی با یکدیگر شوند و بر آن تأکید کنند. پراکسیس اعتراضات چه بسا آشکار کند که مفصل‌های پیونددهنده‌ی این اعتراضات چه گونه شکل می‌گیرد و کارکرد می‌یابد. اما فراموش نکنیم در میان گروه‌ها و طبقات مختلف معترض، کارگران صنعتی و آموزگاران از ویژگی‌های بسیاری برای بیان‌گری مطالبات عام جنبش

دموکراتیک اعتراضی برخوردارند. به علاوه شرط دیگر موفقیت اعتراضات آن است که خود را باید بخشی از جنبش و انقلاب‌های ناتمام ایرانیان در تمامی دهه‌های گذشته تلقی کند. اعتراضات کنونی علاوه بر آن که حاصل تناقضات ساختاری روابط قدرت است خود ادامه‌ی سلسله‌ی جنبش‌های اعتراضی ایرانیان در تمامی یک قرن گذشته است و شرط موفقیت آن نیز درک این پیوند و هم‌راستایی است.

در پایان مایل‌ام به این مسأله اشاره کنم که چرا به‌رغم گستردگی اعتراضات و نارضایتی‌ها در فاصله‌ی آبان ۸۸ تا امروز شاهد تحول مهمی در عرصه‌ی اجتماعی نبوده‌ایم. به نظر من در این زمینه علاوه بر عواملی از قبیل سرکوب، باید به سه عامل توجه کرد. نخست، شرایط ناشی از قرنطینه‌ی اجتماعی به سبب شیوع گسترده‌ی کرونا از اسفندماه ۱۳۹۸ که با فراز و فرودهایی تا پایان سال گذشته به‌ناگزیر یک شرایط فترت نسبی در شکل‌گیری اعتراضات توده‌ای پدید آورد. دوم، تحریم‌ها اگرچه به تضعیف شرایط مالی حاکمیت منجر شده اما بسیار بیش از آن از سوی جامعه را تضعیف کرده و از سوی دیگر بهانه برای سرکوب اعتراضات اجتماعی پدید آورده است. سوم آن که بحران‌های ژئوپلیتیک موجود در بسیاری از مقاطع بحران‌های داخلی را تحت‌شعاع بحران‌های حاد منطقه‌ای و جهانی قرار داده است. شکاف‌های ژئوپلیتیک فرصت‌هایی برای حاکمیت‌ها برای ایجاد تکیه‌گاه‌هایی در شکاف‌های به‌وجود آمده میان قدرت‌ها برای حفظ وضع بحرانی موجود فراهم آورده و علاوه بر آن نگرانی از بروز شرایطی بدتر از وضع موجود را در جامعه دامن زده است و به تبع خود تمایل به حفظ وضع ولو نامطلوب موجود را به‌ویژه در میان طبقات و گروه‌هایی که چیزی برای از دست دادن دارند، دامن زده است.